

آن را بپذیریم۔ استناد کنیم، علاوه بر اینکه طبیعت مردم از زنازاده متنفر است^۳۔
[فحوی به طریق اولی است، یعنی اگر امامت در نماز و شهادت حرامزاده جایز
نباشد به طریق اولی قضاوت او جایز نیست]۔»

در مورد اجماع عنوان شده در کلام فوق پیش از این در مسئله اعتبار «مرد بودن»
گفتیم که اجماعی برای ما حجت است که مسئله در کتابهایی نظیر مقنعه و نهاییه و کتابهای
صدوقین که مسائل اصولی منقول از معصومین^(ع) را نقل می‌کنند مطرح گردیده باشد و
چنین مسئله‌ای اصلاً در اینگونه کتب ذکر نشده. بنابراین، اجماع در اینگونه مسائل حجت
نیست. البته به فحوی می‌توان استدلال نمود.

دلایل کسانی که این شرط را مورد خدشه قرار داده‌اند: کسانی که معتقدند این
شرط جزء شرایط رهبری نیست ممکن است به سه دلیل تمسک کنند.

۱- عمومات و اطلاقات اولیه، [بدین صورت که عمومات و اطلاقات اولیه که شرایط
رهبری را ذکر نموده متعرض این شرط نشده است] البته در صورتی که چنین عمومات و
اطلاقاتی ثابت گردد.

۲- سیره عقلا، بدین صورت که در نظر آنان، رهبر باید قدرت اداره جامعه را داشته
باشد.

[دیگر چه لزومی دارد دقت شود که آیا پدر او کیست؟ و چگونه به دنیا آمده است؟].

۳- امارت و حکومت افرادی همانند زیاد بن ابیه که از طرف حضرت علی^(ع) به
حکومت فارس گماشته شده بود با اینکه پدر زیاد مشخص نبود و معاویه وی را به ابوسفیان
ملحق کرد.

پاسخ به دلایل فوق:

اما این دلایل را می‌توان اینگونه پاسخ داد:

پاسخ دلیل اول: اگر بر فرض، چنین اطلاقات و عموماتی وجود داشته باشد پس از
اثبات اینکه این شرط، جزء شرایط رهبری است آن عمومات و اطلاقات تخصیص می‌خورد،
چنانکه دلایلی بر اثبات این شرط وجود دارد که به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

پاسخ دلیل دوم: معلوم نیست چنین سیره‌ای تا زمان ائمه معصومین (ع) مستمر باشد تا بگوییم ائمه (ع) این سیره را تأیید نموده‌اند و بر فرض استمرار آن تا زمان ائمه باید گفت با روایاتی که خواهد آمد این سیره مورد ردع و مخالفت معصومین قرار گرفته است.

پاسخ دلیل سوم: اولاً زیاد بن ابیه از طرف شخص حضرت علی (ع) به ولایت فارس منصوب نگردیده بود، بلکه از طرف والی آن حضرت (در بصره) به آن دیار مأمور شده بود. ثانیاً زیاد در منزل عبید رومی متولد شده بود و طبق ضوابط شرعی (الولد للفراش) فرزند متعلق به کسی است که در خانواده و منزل وی به دنیا آمده (پدر زیاد، عبید می‌باشد)۴ و الحاق وی به ابوسفیان برخلاف موازین شرعی بوده است، چنانکه حضرت علی (ع) در نامه‌ای که به زیاد می‌نویسد در این باره می‌فرماید:

ابوسفیان در زمان عمر بن خطاب سخنی بدون اندیشه، از پیش خود و با تحریکات شیطان می‌گفت، سخن وی آنقدر بی‌پایه است که نه با آن نسب ثابت می‌شود و نه استحقاق میراث می‌آورد. کسی که به چنین سخنی متمسک شود همچون شتر بیگانه‌ای است که در جمع شتران گله وارد شود (و بخواهد از آبشخور آنان آب بنوشد که دیگران وی را کنار می‌زنند)، و یا همانند ظرفی است که به بار مرکبی آویزان است که با حرکت مرکب همواره در تزلزل واضطراب می‌باشد.۵

دلایل اثبات شرط پاکزادی در رهبر، قاضی و مرجع تقلید:

دلایلهایی که به وسیله آن می‌توان شرط پاکزادی را در رهبر، قاضی و مرجع تقلید

۴. زیاد بن ابیه، یا زیاد بن عبید، مادرش سمیه کنیز حارث بن کلدی بوده که با غلامی رومی به اسم عبید ازدواج کرد و زیاد در خانه این شخص به دنیا آمد و به گفته ابن ابی الحدید (در شرح نهج البلاغه ذیل نامه فوق) زیاد همواره شرم داشت که خود را فرزند آن برده رومی بداند و به همین جهت به زیاد بن ابیه معروف گشته بود. زیاد شخصی زیرک، با هوش و سخنران بود و به همین جهت ابوسفیان وی را به خود منسوب کرد. در زمان عمر بن خطاب زیاد از طرف وی سرپرست کارهای بصره گردید و پس از جریان قتل عثمان از طرفداران حضرت علی (ع) به حساب می‌آمد. معاویه بارها در صدد جذب زیاد به دستگاه خود برآمد تا در نهایت پس از شهادت حضرت علی (ع) با تمهید، وی را به خانواده اموی ملحق نمود. (اسدالغابه، جزء ۲، ص ۲۱۵).

۵. وقد کان من ابی سفیان فی زمن عمر بن الخطاب فلتة من حدیث النفس، ونزعة من نزغات الشیطان؛ لا یتبیت بها نسب ولا یتحقق بها ارث، والمتعلق بها کالو اغل المدفع، والنوط السذبذب. (نهج البلاغه، نامه ۴۱، فیض/۹۶۳، ل/۴۱۶).

اثبات کرد، علاوه بر اصل^۶ در مسئله به شرح زیر است:

۱- فحوای اشتراط پاکزادی در گواه و شاهد: از اینکه فقها می‌گویند شاهد و گواه باید حلال‌زاده باشد استفاده می‌گردد که به طریق اولی ولایت و حکومت حرامزاده مورد قبول نیست، چنانچه در کتاب خلاف این گونه آمده است:

«شهادت حرامزاده مورد قبول نیست، گرچه عادل باشد... دلیل ما اجماع فرقة امامیه و روایاتی است که در این باب وارد شده که از آن جمله است روایت پیامبر اکرم (ص) که فرمود: «ولد الزنا شر الثلاثة» - حرامزاده پلیدترین سه نفر (زن و مرد زناکار و خودش) می‌باشد.^۷

و در کافی به سند خویش از ابی بصیر روایت شده که گفت از امام محمدباقر (ع) درباره حرامزاده سؤال کردم که: آیا شهادت وی جائز و پذیرفته است؟ حضرت فرمود: «خیر» گفتم: حکم بن عتیبه گمان می‌کند پذیرفته است...^۸

و باز به سند صحیح از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«شهادت حرامزاده پذیرفته نیست.»^۹

و روایات دیگری در این زمینه (که در وسایل الشیعه باب ۳۱ شهادات درج گردیده است).^{۱۰}

۲- فحوای اشتراط پاکزادی در امام جماعت: از فحوای دلایل اشتراط پاکزادی در امام جماعت براساس قاعده اولویت نیز استفاده می‌گردد که رهبری امت اسلامی باید حلال‌زاده باشد، در این مورد روایات زیاد است که از آن جمله است صحیحة ابی بصیر از امام صادق (ع) که فرمود:

«پنج طایفه هستند که نمی‌توانند در هر صورت امامت مردم را به عهده بگیرند که از جمله آنان دیوانه و حرامزاده را برشمرده است.»^{۱۱}

۶. مراد از اصل در اینجا همان اصل اولی و لا ولاية لاحد علی احد است. اگرما در صلاحیت حرامزاده برای رهبری شک داشته باشیم با استناد به اصل اولی می‌توان شایستگی وی را نفی کرد (مقرر).

۷. خلاف ۳/۳۴۵، باب شهادات، مسئله ۵۷.

۸. سالت اباجعفر (ع) عن ولد الزنا اتجوز شهادته؟ فقال لا، قلت: ان الحكم بن عتیبة یزعم ذالك.

۹. لاتجوز شهادة والد الزنا.

۱۰. وسائل ۱۸/۲۷۵، ابواب شهادات، باب ۳۱، حدیث ۱ و ۳ و...

۱۱. خمسة لا یؤمن الناس علی کل حال، و غدمتهم المجنون و ولد الزنا.

و در صحیح زراره از امام باقر (ع) آمده که امیرالمؤمنین (ع) فرمود:
«هیچیک از شما نباید پشت سر دیوانه و ولدالزنا نماز بخواند.»^{۱۲}

۳- نجاست و پلیدی حرامزاده: روایاتی که در پلیدی و نجاست حرامزاده وارد شده، دلیل دیگری بر ضرورت پاکزادی رهبری امت اسلامی می‌تواند باشد که از آن جمله است روایت و «شاء» از راوی خبر از امام جعفر صادق (ع) که گفت:

«آن حضرت نیم‌خورده حرامزاده و نیم‌خورده یهود و نصاری و مشرک و هر آن کسی که مخالف اسلام باشد را، همواره مکروه می‌دانست.»^{۱۳}
و نیز خبر ابن‌ابی‌یعفور از امام جعفر صادق (ع) که آن حضرت فرمود:
«از چاهی که غسل حمام در آن جمع می‌شود غسل مکن، چرا که در آن غسل حرامزاده نیز هست که تا هفت نسل پاک نمی‌گردد، و در آن غسل، شخص ناصبی (کسی که به ائمه معصومین - علیهم‌السلام - ناسزا می‌گوید) است که وی بدترین این دونفر است.»^{۱۴}

و روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است.

البته مراد از این پلیدی و نجاست در اینجا علی‌الاقوی، نجاست معنوی و پلیدی ذاتی است، نه نجاست ظاهری، و گواه آن همین جمله «تا هفت نسل پاک نمی‌گردد» می‌باشد، زیرا نجاست ظاهری - بر فرض که قائل به آن شویم - به نسل دیگر منتقل نمی‌شود. البته این مسئله که آیا نجاست ولدالزنا در صورت قائل شدن به آن به خاطر کفراوست، یا اینکه نجاست او ثابت است - هرچند قائل شویم مسلمان است - یا اینکه چیزی است بین مسلمان و کافر ... اینجا زمینه بحث آن نیست و باید در جای خود مورد بحث قرار گیرد.

۴- همسانی دینه حرامزاده با دینه کافر ذمی: دلیل دیگر، روایاتی است که دینه حرامزاده را برابر دینه کافر ذمی مقرر نموده است که از آن جمله است روایت ابراهیم بن عبدالحمید از امام جعفر صادق (ع) که فرمود:

۱۲. لا یصلین احدکم خلف المجنون و ولدالزنا (وسائل ۳۹۷/۵، باب ۱۴ از ابواب صلاة الجماعة، حدیث ۱).
۱۳. عن ابی عبدالله (ع) انه کره سور و ولدالزنا و سور الیهودی و النصرانی و المشرک و کل من خالف الاسلام (وسائل ۱۶۵/۱، ابواب الاسار، باب ۳، حدیث ۲).

۱۴. لا تفتسل من البئر التي يجتمع فيها غسل الحمام فان فيها غسل و ولدالزنا و هو لا يطهر الى سبعة ابناء و فيها غسل الناصب و هرهمما. (وسائل ۱۵۹/۱، ابواب ما المضاف، باب ۱۱، حدیث ۴).

«دیه حرامزاده به اندازه کافر ذمی هشتصددرهم است.»^{۱۵}

۵- پست‌تر بودن حرامزاده از کافر: روایاتی که بر پلیدتر و پست‌تر بودن حرامزاده از کافر دلالت دارد که از آن جمله است صحیحه محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) که فرمود:

«شیرزن یهودی و نصرانی و مجوسی بهتر است نزد من از حرامزاده.»^{۱۶}

۶- پلیدتر بودن حرامزاده از سگ و خوک: روایاتی که حرامزاده را از سگ و خوک پست‌تر قلمداد کرده است، نظیر روایت ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) که فرمود:

«همانا نوح در کشتی خود سگ و خوک سوار کرد، اما حرامزاده سوار نکرد و ناصبی از حرامزاده پست‌تر است.»^{۱۷}

۷- تهی بودن وی از خیر و خوبی: زراره از امام محمد باقر (ع) روایت می‌کند که فرمود:

«هیچ خیری در حرامزاده وجود ندارد، نه در پوست و نه در مو و نه در گوشت و نه در خون و نه در هیچ چیز دیگرش.»^{۱۸}

۸- محروم بودن حرامزاده از بهشت: دلیل دیگر روایاتی است که دلالت دارد حرامزاده وارد بهشت نمی‌گردد که از جمله آنها این روایت است. سعد بن عمر جلاب گفت، امام جعفر صادق (ع) به من فرمود:

«خداوند بهشت را پاک و پاک شده بیافرید، پس هرگز به جز کسی که تولد او پاک و طاهر باشد وارد آن نخواهد شد، و نیز فرمود: خوشا به حال آن کس که

۱۵. دیة ولد الزنادیة الذمی ثمانمأة درهم. (وسائل ۱۹/۱۶۴، ابواب دیات النفس، باب ۱۵، حدیث ۳ و...) .
 ۱۶. لبن الیهودیة والنصرانیة والمجوسیة احب الی من ولد الزنا. (وسائل ۱۵/۱۸۴، ابواب احکام الاولاد، باب ۷۵، حدیث ۲).

۱۷. ان نوحاً حمل فی السفینة الکلب والخنزیر ولم یحمل فیها ولد الزنا وان الناصب شرمن ولد الزنا (بحار الانوار ۲۸۷/۵، باب علة عذاب الاستیصال وحال ولد الزنا، حدیث ۱۳).

۱۸. لاخیر فی ولد الزنا ولا فی بشره ولا فی شعره ولا فی لحمه ولا فی دمه ولا فی شی منه. (بحار الانوار ۲۸۵/۵، باب علة عذاب الاستیصال وحال ولد الزنا، حدیث ۶).

مادر وی پاکدامن و باعفت باشد. ۱۹

و روایات دیگری به همین مضمون و در روایت ابی بکر آمده که گفت: «من همراه با عبدالله عجلان خدمت امام صادق (ع) رسیدیم، عبدالله گفت: مردی با ما دوست است که آنچه را ما می‌شناسیم، می‌شناسد (به امامت شما معتقد است) اما گفته می‌شود که وی حرامزاده است.

حضرت رو به من کرد و فرمود: تو چه می‌گویی؟ عرض کردم: چنین حرفهایی را دیگران می‌گویند، حضرت فرمود اگر آن شخص این چنین باشد در جهنم برای وی خانهای از «صدر» بنا می‌شود که حرارت آتش را از وی دفع می‌کند و روزی‌اش را به وی عطا می‌کنند. ۲۰

در متن عربی روایت «وهج» هموزن «فرس» به معنی حرارت آتش است. و در کتاب بحارالانوار درباره معنی «من صدر» آمده: «یعنی در بالای جهنم برای وی خانهای بنا می‌کنند» و ظاهراً «صدر» تحریف شده «صبر» با فتح باء به معنی برف باشد که در نگارش به غلط نوشته شده و معنی آن این است که خانهای از برف و یخ در جهنم برای وی می‌سازند.

[اینها دلایل هشتگانه‌ای بود که در این باب بدان استناد شد].

البته ما مدعی نیستیم که تمام این روایات از جهت سند صحیح و دلالت آن بر مقصود و منظور ما کامل است، خصوصاً روایاتی که با عقل و عدالت سازگاری ندارد. اما در مجموع پستی و پلیدی حرامزاده هرچند عادل و مسلمان هم باشد، از آنها استفاده می‌گردد و همین اندازه برای ما کافی است که حکم کنیم وی صلاحیت رهبری امت اسلامی و احراز مقام مرجعیت و قضاوت را ندارد و تحقیق در مضامین اینگونه روایات باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد.

مرحوم مجلسی [باتوجه به پیچیدگی حکم درباره حرامزاده در دنیا و کیفیت برخورد

۱۹. ان الله خلق الجنة طاهرة مطهرة فلا يدخلها الا من طابت ولادته و قال ابو عبدالله (ع) طوبى لمن كانت امه عفيفة. (بحار ج ۲۸۵/۵، باب علة عذاب الاستیصال و حال ولد الزنا حدیث ۷).

۲۰. خبر ابی بکر قال: كنا عنده، یعنی الصادق (ع) ومعنا عبدالله بن عجلان فقال عبدالله بن عجلان: معنا رجل يعرف ما نعرف ويقال انه ولد الزنا، فقال: ما تقول؟ فقلت: ان ذلك ليقال له فقال (ع): ان كان ذلك كذلك بنى له بيت في النار من صدر يرد عنه و هج جهنم ويوتى برزقة (بحار الانوار، ۲۸۷/۵، باب علة عذاب الاستیصال و حال ولد الزنا، حدیث ۱۲).

آن در قیامت] در بحارالانوار (جلد ۵ ص ۲۸۸) می‌فرماید:

«این مسئله از مسائلی است که عقلا در آن سرگردان شده و بزرگان علما در ارتباط با آن مردد مانده‌اند، و بازداشتن خویش از افتادن در این گرداب سالم‌ترین راه است و من در این باره چیزی را بهتر از این نمی‌دانم که بگویم: خداوند داناتر است که با وی (ولدالزنا) چه خواهد کرد.»

در هر صورت در مورد بحث ما مسئله واضح است، بسویژه اینکه به صرف شک در صلاحیت وی در این مورد می‌توانیم به اصل اولی (لا ولاية لاحد علی احد) استناد نماییم، زیرا اصل، عدم ولایت را اقتضا می‌کند، مگر اینکه خلاف آن به اثبات برسد.

فصل دوازدهم

شرایط مورد اختلاف در رهبر

تاکنون هشت شرط که از نظر ما برای والی و حاکم اسلامی مورد قبول بود متذکر شدیم که عبارت بودند از:

- ۱- عقل کافی، ۲- اسلام و ایمان، ۳- عدالت، ۴- علم و فقاہت، ۵- قدرت و حسن تدبیر، ۶- برکناربودن از خصلت‌های ناپسند (نظیر بخل و حرص و طمع) ۷- مردبودن، ۸- پاکزادی،

و اکنون در ادامه بحث به بررسی شرایطی که اعتبار آنها برای حاکم اسلامی و یا قاضی مورد اختلاف است می‌پردازیم و آنها شش شرط می‌باشند که عبارتند از:

- ۱- بلوغ.
 - ۲- سلامت اعضای بدن و حواس.
 - ۳- حریت (آزادبودن).
 - ۴- قرشیت (سیدبودن).
 - ۵- عصمت (معصومبودن از گناه و خطا).
 - ۶- منصوصیت (اعلام رهبری وی توسط پیامبر و یا ائمه معصومین^(ع)).
- که ما مجموع این شش شرط را در این فصل مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

شرط اول: بلوغ

کلمات فقها در مورد این شرط:

این شرط در کتابهای فقهی شیعه در مباحث شرایط قاضی و در کتابهای علمای سنت

در مباحث شرایط والی و حاکم دج گردیده است. ما پیش از این در فصل اول این بخش کلمات برخی از علما و فقهای سنت را درباره این شرط نقل نمودیم. و اکنون برخی از کلمات فقهای شیعه در این زمینه را یادآور می‌شویم:

در کتاب القضاء شرایط آمده است:

«در قاضی شرط است بلوغ و کمال عقل و ایمان و عدالت و پاکزادی و علم و مرد بودن، پس قضاوت برای کودک ولو اینکه سالهای نزدیک به بلوغ را بگذراند منعقد نمی‌گردد»^۱

صاحب جواهر در توضیح کلام فوق می‌افزاید:

«دیوانه نیز نمی‌تواند قضاوت را به عهده بگیرد، ولو اینکه جنون وی ادواری (هرچند مدت یک بار) باشد، چرا که کودک و دیوانه به گفتار و کردار خویش مسلط نیستند و دیگران سرپرستی آنان را به عهده دارند، پس برای احراز این منصب بزرگ و پر مسئولیت، شایسته نمی‌باشند، و منصب امامت برای حضرت یحیی (ع) و حضرت صاحب‌الامر روحی‌له‌الفداه (که در سن کودکی به آنان واگذار گردید) یک نوع خواست و تقدیر الهی بوده است، همانند جریان حضرت عیسی بن مریم»^۲

تفاوت پیامبران و ائمه معصومین با افراد معمولی در ارتباط با این شرط؛ اینکه ما امامیه شرط بلوغ را جزء شرایط قطعی رهبری نیاوردیم، بدان جهت است که در برخی از کتب به موضوع بحث، عنوان امامت داده شده و ما قائل به اشتراط بلوغ در امام (بطور مطلق، حتی در امام معصوم) نیستیم، همان‌گونه که در پیامبری نیز این اعتقاد را داریم.

چنانچه مرحوم صاحب جواهر نیز بدین معنی اشاره داشت که حضرت عیسی و حضرت یحیی و نیز امامانی همچون امام جواد و حضرت حجت امام زمان (علیهم‌السلام) در کودکی به نبوت و امامت منصوب گردیدند، و همین دلیل روشنی است بر اینکه بالغ بودن شرط نبوت و امامت نیست، مگر اینکه گفته شود پیامبری پیامبر و امامت امام معصوم اموری استثنایی است و به صورت اعجاز انجام می‌پذیرد و دلیلی برای موضوع بحث فقهی ما

۱. شرایط ۶۷/۴.

۲. جواهرالکلام ۱۲/۴۰.

که سخن از افراد معمولی است که لازم است در زمان غیبت زعامت امت را به دست گیرند، نمی‌تواند باشد.

از طرف دیگر، کودک دارای استقلال اجتماعی نیست و حکم تکلیف متوجه او نمی‌باشد و به حکم شرع، سرپرستی او نیز به عهده ولی امر است، براین اساس، پس شایستگی قضاوت و امامت را ندارد. گرچه سایر شرایط رهبری را دارا باشد، علاوه بر اینکه در صورت شک، اصل اولی نیز عدم صلاحیت وی را اقتضا دارد.

از این روی، صحیح‌تر این است که بالغ بودن را، جزء شرایط رهبری به حساب بیاوریم، چنانچه در قضاوت نیز جزء شرایط قاضی محسوب می‌گردد. و مؤید این نظر کلام امیرالمؤمنین (ع) است که فرمود:

«پس آن زمان (به هنگام ایجاد انحراف در حکومت جامعه) حکومت بامشورت زنان است و حکمرانی کودکان و تدبیر و اداره خواجهگان»^۳.

شرط دوم: سلامت اعضای بدن و حواس

در ارتباط با ضرورت و لزوم سلامت اعضا و حواس برای رهبری در فصل اول این بخش، برخی از کلمات علما را نقل نمودیم که فرازهای مربوط به این شرط اینگونه بود:

کلمات علما درباره این شرط:

«**ماوردی:** سومین شرط: سالم بودن حواس می‌باشد، حواسی مانند چشم، گوش و زبان، تادریافتهای خود را به شکل صحیح بدون واسطه بتواند درک و لمس کند.

«**چهارمین شرط:** سلامت اعضای بدن از عیب و نقصی است که مانع از حرکت و تلاش گردد»^۴.

در منهاج السنة نووی آمده بود:

«رهبر باید دارای رأی و نظر و گوش و چشم و زبان باشد»^۵.

۳. فعند ذلك يكون السلطان بمشورة النساء و امارة الصبيان و تدبير النخعيان (نهج البلاغه حکمت / ۱۰۲، فیض / ۱۱۳۲، لاج / ۴۸۶).

۴. الاحكام السلطانية / ۶.

۵. منهاج / ۵۱۸، کتاب البقاة.

و در مقدمه ابن خلدون:

«در رهبر، سلامت حواس و اعضایی که در نظر و عمل رهبری مؤثر باشند شرط است»^۶.

و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه:

«رهبر باید از جهت گوش و چشم و گویایی سالم باشد تا بتواند امور را حل و فصل نموده و بدون واسطه به احوال رعیت رسیدگی کند»^۷.

و در کتاب القضاء شرایع:

«در اینکه آیا کور می‌تواند قاضی باشد و یا نه اختلاف است و قول بهتر آنکه نمی‌تواند. چرا که قضاوت احتیاج به تشخیص دو طرف نزاع دارد»^۸.

آیا این شرط باتوانایی و قدرت یک شرط است یا دو شرط؟ اما با تمام این احوال، ما به دلیل بخصوصی که سلامت حواس و اعضا را به عنوان یک شرط مستقل ذکر کرده باشد برخورد نکردیم و می‌توان این شرط را جزء همان شرط قدرت و توانایی به حساب آورد. زیرا اگر کسی برخی از اعضا و حواس اساسی بدن را فاقد باشد، به گونه‌ای که توانایی اداره و رهبری جامعه را نداشته باشد و یا نقصی در خلقت وی باشد که مردم از نزدیک شدن به وی متنفر باشند، در واقع شرط توانایی را فاقد است و به همین جهت نمی‌توان این شرط را به عنوان یک شرط مستقل به حساب آورد. گذشته از اینکه ما روایات زیادی داریم که شخص کور می‌تواند امام جماعت باشد،^۹ و بعید نیست بتواند منصب امامت را نیز به عهده بگیرد.

در سنن ابی داود به سند خویش از انس روایت نموده که: پیامبر اکرم (ص) دوبار ابن مکتوم (که شخصی نابینا بود) را در مدینه به جای خویش گماشت.^{۱۰}

شرط سوم: حریت (آزاد بودن)

نظر فقها درباره این شرط: بیشتر فقها، شرط «حریت» را در باب قضاوت و حکومت

۶. مقدمه ابن خلدون / ۱۳۵، فصل ۲۶ از فصل ۳ از کتاب اول.

۷. الفقه علی المذاهب الاربعه ۴۱۷/۵، مبحث شروط الامامه.

۸. شرایع ۶۸/۴.

۹. وسائل ۴۰۹/۵-۴۱۰، ابواب صلاة الجماعة، باب ۲۱.

۱۰. ان‌النبی (ص) استخلف ابن مکتوم علی‌المدینه مرتین / سنن ابی داود، ۱۱۸/۲، کتاب الخراج والنفی والاماره، باب ۳.

متذکر شده و آن را از شرایط رهبری و قضاوت شمرده‌اند، چنانچه خواندیم ابویعلی و شافعی، آن را یکی از شرایط رهبر دانسته‌اند. و در کتاب *الفقه علی المذاهب الاربعه* ادعای اجماع بر آن شده بود و در کتاب *القضاء مبسوط* درباره شرایط قاضی آمده است: «قاضی باید بالغ، عاقل، «آزاد» و مرد باشد»^{۱۱}.

و لیکن در کتاب *القضاء شرایع* آمده است:

«آیا آزاد بودن در قاضی شرط است یا نه؟ مبسوط گفته شرط است، ولی آنچه به ذهن می‌رسد این است که شرط نباشد»^{۱۲}.

و در *مسالك* آمده است:

«آزاد بودن قاضی طبق نظر اکثریت و از آن جمله شیخ و پیروانش شرط می‌باشد، چرا که قضاوت یک نوع ولایت و سرپرستی است و برده با تمام وجودش تحت سرپرستی مولای خویش است و تمام وقت او جزء حقوق مولایش می‌باشد. و نیز بدان جهت که قضاوت از منصبهای آبرومند است که با وضعیت برده مناسب نیست»^{۱۳}.

و در کتاب *القضاء بدایة المجتهد* آمده است:

«و اما شرط «آزاد بودن» برای قاضی اختلافی در آن نیست»^{۱۴}.

بررسی دلیلهای مورد استناد این شرط: ممکن است در ارتباط با این شرط به این آیه شریفه استدلال بشود:

«ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقنا حسناً فهو ینفق منه سراً وجهراً هل یستوون»^{۱۵} - و خداوند مثل می‌زند بنده مملوکی را که به هیچ چیز توانایی ندارد و آن کس را که از جانب خویش رزق نیکو بدو عنایت فرموده و وی از آن در آشکار و نهان انفاق می‌نماید، آیا این دو با هم برابرند؟»

فقط درباره ممنوع بودن بنده از تصرف، در قراردادهای دوطرفه (عقود) و یکطرفه

۱۱. مبسوط ۱۰۱/۸.

۱۲. شرایع ۶۸/۴.

۱۳. مسالك ۳۵۱/۲.

۱۴. بدایة المجتهد ۴۴۹/۲.

۱۵. نحل ۷۵/۱.

(ایقاعات) به این آیه استناد نموده‌اند و لازمه ولایت و قضاوت نیز تصرف در امور و اموال است و این با ممنوع بودن برده از تصرف شرعی که اصطلاحاً به آن «حجر» می‌گویند، سازگار نیست.

اما ممکن است از این استدلال اینگونه پاسخ داده شود که قدرت نداشتن بنده که در آیه مطرح گردیده قدرت نداشتن عرفی است، نه قدرت نداشتن شرعی. یعنی بنده‌ای که تحت نظر و در اختیار مولای خویش قرار دارد بطور متعارف از خود مالکیت نداشته و قدرت و نشاط بر انجام کاری مگر در حدی که مولایش به وی اجازه دهد ندارد، مؤید همین برداشت است قسمت بعدی آیه که مضمون آن این است که: «شخص آزاد هرگونه که بخواهد در آشکار و نهان از اموال خود انفاق می‌کند» و محدودیتهای بنده را ندارد. و نیز آیه بعدی آن که خداوند دو مرد را مثل می‌زند که یکی از آنها لال است و قدرت بر انجام هیچ کار ندارد و...^{۱۶}

اینها دلیل بر این است که این ناتوانی یک ناتوانی عرفی است، و لذا اگر بنده شجاع و قوی الاراده‌ای یافت گردد که بنده بودن، وی را از تلاش و کارهای اجتماعی باز ندارد و مولا به وی اجازه دهد که مسئولیتهای اجتماعی را قبول کند، چه مانعی دارد در صورتی که عموماً و اطلاقات ادله شامل این هم بگردد، بپذیریم که بنده نیز می‌تواند مسئولیت حکومت و قضاوت را عهده‌دار گردد؟

ممنوعیت از تصرف بنده نیز در گرو اجازه مولایش می‌باشد و اگر مولا برای مدتی طولانی به وی اجازه قبول مسئولیت بدهد و یا اینکه برای چندین سال برای انجام مسئولیتی از مولا پیش اجاره گردد، در این صورت نیز همانند تمام اشخاص آزاد می‌تواند در امور تصرف نموده و نظر بدهد. پس منوط بودن جواز تصرفات بنده به اجازه مولا مادامی که اجازه به قوت خود باقی است مانعی برای قبول ولایت برده نیست و صرف شک در بقای آن، نظیر شک در مرگ شخص امام و حاکم نمی‌تواند مانعی برای تصدی برده باشد. به علاوه صرف بنده بودن از جهت شرع، نقصی نیست که وی را از قبول ولایت بازدارد و لذا بنده می‌تواند امام جماعت باشد، چنانکه روایات بسیاری در این باره رسیده است که برای اطلاع بیشتر می‌توان به آنها مراجعه نمود.^{۱۷} روایات دیگری نیز وارد شده که براساس آن می‌توان به بنده مسئولیت امامت و رهبری را واگذار نمود، از آن جمله روایتی است که

۱۶. و ضرب الله مثلاً رجلین احدهما ابکم لایقدر علی شیء... / نحل / ۷۶.

۱۷. وسائل ۵/ ۴۰۰، ابواب صلاة الجماعة، باب ۱۶.

صحیح مسلم از یحیی بن حصین روایت می کند که گفت از جدۀ خود شنیدم که می گفت پیامبر اکرم (ص) در حجة الوداع خطبه می خواند و می فرمود:

«اگر برده‌ای را بر شما گماشتند که براساس کتاب خداوند شما را رهبری کند از وی شنوایی و اطاعت داشته باشید».^{۱۸}

و نیز روایت دیگری از آن حضرت (ص) آمده:

«اگر برده سیاهی بر شما گماشته شد که شما را براساس کتاب خداوند

رهبری کند از وی شنوایی و اطاعت داشته باشید».^{۱۹}

البته با توجه به اینکه موضوع این شرط در زمانۀ مامنتفی است و بردگی و بندگی بدان

صورت که در گذشته رایج بوده وجود ندارد، لذا بحث درباره این شرط را در همین جا پایان می دهیم.

شرط چهارم: قرشیت (سیدبودن)

بیشتر کسانی که از علمای سنت در باب امامت و رهبری مطالبی را به رشته تحریر در آورده‌اند، نظیر: ماوردی، ابی یعلی، نووی، صاحب الفقه علی المذاهب الاربعه و دیگران، قرشیت (سیدبودن) را به عنوان یک شرط در رهبری به شمار آورده‌اند. حتی بسیاری از آنان ادعای اجماع و اتفاق بر آن نموده‌اند. اگر چه در مقدمه ابن خلدون عبارتی بدینگونه آمده است:

«... در مورد شرط پنجم که آن «دارا بودن نسب قرشی است» اختلاف است».^{۲۰}

اما از نظر ما شیعه امامیه که قائل به نص در امامت ائمه دوازده گانه می باشیم قرشی بودن دوازده امام علیهم السلام که همه از فرزندان هاشم و از قریش می باشند، قطعی و مسلم است و هیچ تردیدی در آن نیست.

اما در زمان غیبت شرط قرشی بودن برای رهبری دلیلی بر آن نیست و بلکه به نظر ما شرط نبودن آن، مسلم و قطعی است، به خصوص اگر قائل شویم که در زمان غیبت فقها از جانب ائمه معصومین - علیهم السلام - برای حکومت و ولایت منصوب می باشند چرا که در

۱۸. ولو استعمل علیکم عبد یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له واطیعوا. / صحیح مسلم ۱/ ۱۴۶۸/۳، کتاب الاماره، باب ۸ حدیث ۱۸۳۸.

۱۹. ان امر علیکم عبد مجدع (اواسود) یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له واطیعوا / صحیح مسلم ۱/ ۱۴۶۸/۳، کتاب الاماره، باب ۸.

۲۰. مقدمه ابن خلدون / ۱۳۵، فصل ۲۶، از فصل ۳، از کتاب اول.

این صورت رهبری و ولایت آنان نظیر ولایت مالک اشتر از جانب امیرالمؤمنین (ع) و کارگزاران پیامبر اکرم (ص) در صدر اسلام می‌باشد [و چنانچه مالک قرشی نبود در سایرین نیز قرشیت شرط نیست]. بلکه ممکن است در صورتی که چند نفر برای رهبری صلاحیت داشته باشند و همه دارای ویژگیها و شرایط مساوی باشند، آن کس که سید است و دارای نسبت قرشی است، را بر دیگران ترجیح دهیم، و این یکی از مرجحات باشد، چنانچه در باب امام جماعت نیز چنین مرجحی ذکر گردیده، که البته ما، در آن نیز به دلیل محکم و مورد اعتمادی دست نیافته‌ایم.

نقد و بررسی روایات مورد استناد این شرط:

برای روشن‌تر شدن موضوع در این مقام، روایاتی را که در ارتباط با این شرط مورد استناد قرار گرفته متذکر می‌شویم، و همزمان به نقد و بررسی آنها نیز می‌پردازیم:

۱- بحارالانوار از عیون اخبار الرضا از امام رضا (ع) از پدران خویش از پیامبر اکرم (ص)، روایت نموده که آن حضرت فرمود:
«پیشوایان از قریش هستند»^{۲۱}.

۲- در نهج البلاغه از امیر المؤمنین (ع) آمده است:

«همانا پیشوایان از قریش می‌باشند، که در این تیره از هاشم کاشته شده‌اند، این مقام بر دیگران برآورده نیست و هرگز سایرین، شایسته خلافت و ولایت نیستند»^{۲۲}.

آنچه از ظاهر این روایت ممکن است استفاده گردد این است که این حصر، حصر اضافی است در ارتباط با کسانی که در مقابل آن حضرت و در مقابل فرزندان آن حضرت که منصوب از جانب خداوند بودند، ادعای خلافت داشتند.

جمله «در این تیره کاشته شده‌اند» نیز اشاره به خود آن حضرت باشد که ائمه (ع) از نسل ایشان هستند. بر این اساس، پس روایت ناظر بر رهبران جامعه در عصر غیبت نیست. ابن ابی الحدید معتزلی چون این کلام را بر خلاف معتقدات خویش یافته، در جهت

۲۱. قال النبی (ص): الائمة من قریش. بحار ۱۰/۴۲۵ کتاب الامامه، باب ان الائمة من قریش... حدیث ۱، و عیون، باب ۳۱ حدیث ۲۷۲.

۲۲. ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم، لا تصلح علی سواهم ولا تصلح الولاية من غیرهم. نهج البلاغه خطبة ۱۴۴، فیض/۴۳۷، لاج/۲۰۱.

توجیه آن گفته است:

«مراد از این کلام حضرت، بیان کمال امامت است، (یعنی کمال امامت را به جز این خانواده کسی دارا نمی‌باشد) همانند حدیث معروف «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد۔ نماز نیست برای همسایه مسجد مگر در مسجد» که مراد از آن نفی صحت نیست بلکه نفی کمال است. یعنی نماز کامل نیست برای همسایه مسجد مگر با ادای آن در مسجد^{۲۳}».

اما این توجیه اساساً خلاف ظاهر است. به خصوص با توجه به کلمه «لا تصلح» که در آن شایستگی دیگران برای تصدی این مقام نفی شده است.

۳- عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا(ع) دربارهٔ ویژگیهای امام روایت نموده که فرمود:

«او (امام) از نسل پاک بتول است، در نسب وی هیچ سخنی نیست، و در حسب کسی با وی برابری نمی‌کند، در خانواده از قریش، در تیره از بنی‌هاشم، و در عترت از آل پیامبر(ص) است.^{۲۴}»

۴- و نیز ضمن روایت طارق بن شهاب از امیرالمؤمنین(ع) اینگونه آمده است:

«وی (امام) در سرافرازی خانوادگی از قریش، و در شرف از هاشم است.^{۲۵}»
(اینها چند نمونه از روایاتی بود که در کتب شیعه در بارهٔ حسب و نسب امام روایت شده بود) و اما از طریق سنت روایات بسیار است، بویژه روایاتی که در ارتباط با رد ادعای انصار در ماجرای سقیفه برای تصاحب خلافت هنگامی که می‌گفتند: «یک امیر از ما و یک امیر از شما» بدان تمسک شده، که در ادامه همین روایات متذکر می‌شویم:

۵- در کتاب صحیح مسلم، از ابوهریره از پیامبر اکرم(ص) روایت شده که آن حضرت

فرمود:

«مردم در این کار (حکومت) پیرو قریش هستند، مسلمانان آنان پیرو مسلمانان و کافران آنان پیرو کافران^{۲۶}».

۲۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۸۸/۹.

۲۴. وهونسل المظهره البتول لامعمر. فیه فی نسب ولایدانیه ذوحسب، فی البیت من قریش والذروة من هاشم والعترة من آل الرسول. / بحار ۱۷۳/۲۵، باب جامع فی صفات الامام، حدیث ۴.

۲۵. فهومن الذروة من قریش والشرف من هاشم. / بحار ۱۷۲/۲۴، باب جامع فی صفات الامام، حدیث ۳۸.

۲۶. الناس تبع القریش فی هذا الشأن، مسلمهم تبع لمسلمهم، کافرهم تبع لکافرهم. صحیح مسلم ۱۴۵۱/۳، کتاب الاماره، باب ۱ حدیث ۱۸۱۸.

و روایات دیگری از این قبیل.

در حاشیه همین کتاب (صحیح مسلم) آمده است که این جمله، اگرچه ظاهرش خبریه است، ولی در واقع امر و انشاء است، یعنی لازم است از قریش پیروی نموده و تابع آنان باشید.

اما به نظر ما این برداشت باطل و بی‌اساس است، به قرینه جمله دوم روایت (جمله کافران مردم، تابع کافران قریش هستند) زیرا معنا ندارد که پیامبر اکرم (ص) کفار جهان را به اطاعت از کفار قریش دستور داده باشد! و نیز صحیح نیست از روایت مفهوم عموم استخراج کنیم، زیرا غیرممکن است که همه مردم کافر در همه کشورها و همه زمانها از کفار قریش اطاعت و پیروی نمایند. و اما آنچه از ظاهر روایت به دست می‌آید این است که مراد از آن بیان وضعیت مردم همان زمان و همان منطقه باشد، چنانکه اگر کسی به صورت متعارف بگوید مردم چنین و چنان هستند، منظور وی عموم مردم عصر و زمانه خودش می‌باشد. مؤید همین برداشت، روایتی است که عبدالرزاق از زهری از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«انصار عقیف و بردبارند و مردم پیرو قریش می‌باشند، مؤمنانشان پیرو مؤمنانشان و فاجرهایشان* پیرو فاجرهایشان».

از این روایت به قرینه تقابل قریش با انصار استفاده می‌شود که اینگونه روایات در محدوده مسائل اجتماعی همان عصر و زمان بوده و در آن زمان، قریش به خاطر قوه و قدرت روحی و جسمی و شخصیت اجتماعی خویش و پرده‌داری کعبه و اعتباری که بین مردم داشتند مؤمن و کافرشان به‌طور طبیعی و قهری از سایر مردم پیشی گرفته و مورد متابعت قرار می‌گرفتند. در هر صورت نمی‌توان از این روایت، حکم شرعی (لزوم قرشی بودن امام را) استفاده نمود.

نظیر این روایت، باز روایتی است که جابر بن عبدالله از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«مردم در خیر و شر، پیرو قریش می‌باشند»^{۲۷}.

باز واضح است که چون پیامبر اکرم (ص) مردم را به پیروی از بدیها دعوت نمی‌کند

* الانصار اعفة صبر، والناس تبع لقریش مؤمنهم تبع لمؤمنهم، وفاجرهم تبع لفاجرهم المصنف ۵۵/۱۱، باب فضائل قریش، حدیث ۱۹۸۹۴.

۲۷. الناس تبع لقریش فی الخیر والشر. صحیح مسلم ۱۴۵۱/۳، کتاب الاماره، باب ۱، حدیث ۱۸۱۹.

پس به طور قطع، این کلام در مقام انشاء نیست [بلکه صرفاً اخباری از ساختار موجود اجتماعی آن زمان است].

۶- صحیح بخاری از جابر بن سمره روایت نموده که گفت پیامبر اکرم (ص) ضمن سخنانی فرمود:

«(پس از من) دوازده نفر امیر خواهند بود، آنگاه در دنباله آن کلمه ای فرمود که من آن را درست نشنیدم، پدرم (که در آنجا حضور داشت) گفت، حضرت فرمود: همه آنها از قریش هستند».^{۲۸}

در سنن ترمذی نیز از جابر بن سمره روایت شده که گفت پیامبر اکرم (ص) فرمود: «پس از من دوازده تن امیر خواهند بود، آنگاه کلامی فرمود که من نشنیدم، از شخصی که در کنارم نشسته بود پرسیدم، آن شخص گفت، حضرت فرمود: همه آنها از قریش می‌باشند».^{۲۹}

باز در کتاب صحیح مسلم از جابر بن سمره روایت شده که جابر گفت من به همراه پدرم بر پیامبر اکرم (ص) وارد شدیم، از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود:

«این امر پایان نخواهد پذیرفت مگر اینکه خلافت دوازده خلیفه در میان مردم به پایان رسد. آنگاه کلام دیگری فرمود که من آن را درست نشنیدم، از پدرم پرسیدم، گفت، فرمود: همه آنها از قریش هستند».^{۳۰}

در برخی از روایات نیز همین مضمون اینگونه آمده است: «پیوسته امر مردم در گذر است، تا هنگامی که دوازده نفر بر آنان حکومت رانند».^{۳۱}

و در روایتی دیگر اینگونه آمده است:

«پیوسته اسلام عزیز خواهد بود تا (پایان خلافت) دوازده خلیفه».^{۳۲}

۲۸. عن جابر بن سمره قال: سمعت النبي (ص) يقول: «يكون اثنا عشر اميراً» فقال كلمة لم اسمعها، فقال ابي: انه قال: «كلهم من قریش». / صحیح بخاری ۴/۲۴۸، کتاب الاحکام.

۲۹. يكون من بعدی اثنا عشر اميراً، قال: ثم تكلم بشئ لم افهمه فسالت الذي يليني فقال، قال: «كلهم من قریش». سنن ترمذی ۳/۳۴۰، باب ۴۰ از کتاب الفتن، حدیث ۲۳۲۳.

۳۰. ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة، قال: ثم تكلم بكلام خفی علیّ قال فقلت لابی: ما قال؟ قال: «كلهم من قریش».

۳۱. لا يزال امر الناس ماضياً ما و لیهم اثنا عشر رجلاً.

۳۲. لا يزال الاسلام عزیزاً الی اثني عشر خلیفة.

و در روایتی دیگر:

«پیوسته این «امر» عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه».^{۳۳}

و در روایتی دیگر:

«پیوسته این «دین» عزیز و حیاتبخش خواهد بود تا پایان خلافت دوازده

خلیفه».^{۳۴}

و در روایتی دیگر:

«پیوسته این دین بپا خواهد بود تا قیام قیامت تا آنکه بر شما حکومت رانند

دوازده خلیفه».^{۳۵}

ذیل همه این روایات جمله «همه آنان از قریش می‌باشند» ذکر گردیده است.^{۳۶} در مجموع این روایات آنچه قدر مشترک است، این است که راوی همه آنها جابر بن سمره بن جندب است که به همراه پدرش خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیده، و جمله آخر را درست نمی‌شنود و آن را از پدرش و یا از شخص دیگری جويا می‌شود و... چه بسا از مجموع این سیاق استفاده گردد که همه اینها یک واقعه بیشتر نبوده که به سبب اختلاف در نقل به معنی از جابر روایات متعددی شده است، و نقل به معنی چیزی است که بین روایت کنندگان احادیث همواره شایع بوده است.

خلاصه کلام اینکه بر فرض صحت صدور روایت، ما عین جملات صادره از پیامبر اکرم (ص) را نمی‌دانیم، پس فقط در حد قدر مشترک می‌توان بدان استناد نمود.

اما در مورد دلالت این روایت بین شارحین (کتاب صحیح مسلم) اختلاف است، برخی گفته‌اند مراد از دوازده خلیفه، پیشوایان عادل هستند که مستحق ولایت و حکومتند، برخی دیگر گفته‌اند مراد از دوازده خلیفه، کسانی هستند که همه امت بر خلافت و حکومت آنان وحدت نظر یابند و برخی سخنان دیگری گفته‌اند، ولی ظاهراً وجه صحیح، همان سخن اول است و قهراً این روایت با آنچه ما شیعه امامیه در باره دوازده امام علیهم السلام معتقدیم که بر امامت آنها تصریح شده و همه از قریش و از بطن هاشم هستند، منطبق است و شاید مقصود از آن تکلیف نمودن مردم به اطاعت ائمه دوازده گانه و قبول ولایت آنان بوده

۳۳. لایزال هذا الامر عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه.

۳۴. لایزال هذا الذین عزیزاً منیعاً الی اثنی عشر خلیفه.

۳۵. لایزال هذا الذین قائماً حتی تقوم الساعة اویکون علیکم اثنا عشر خلیفه.

۳۶. صحیح مسلم ۱/۳، ۱۴۵۲ و ۱۴۵۳، کتاب الاماره، باب ۱، حدیث ۱۸۲۱، ۱۸۲۲.

است. و این مطلبی است شایان تأمل.

در هر صورت این روایت هیچگونه دلالتی بر ضرورت قریشی بودن فقیه عادل موردانتخاب مردم در زمان غیبت ندارد، چرا که در آن به دوازده امام تصریح شده است و این خود، دلیل مستقلی است بر اینکه در غیر دوازده امام - علیهم السلام - قریشی بودن شرط نیست.

۷- کتاب غیبت نعمانی از بزاز به سند خویش از انس بن مالک از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«پیوسته این امر پابرجا خواهد ماند - تا (پایان حکومت) دوازده زمامدار از قریش»^{۳۷}.

روایت دیگری شبیه این نیز از همین راوی نقل شده است.

۸- باز در همان کتاب غیبت نعمانی از عمر بن شیبه (عثمان بن ابی شیبه. خ. ل) از ابی جحیفه روایت شده که گفت من به همراه عموی خویش خدمت رسول خدا (ص) نشسته بودیم و آن حضرت سخنرانی می نمود و می فرمود:

«پیوسته کار ما به صلاح خواهد گذشت تا اینکه دوازده خلیفه که تمامی آنها از قریش می باشند بر مردم حکومت رانند»^{۳۸}.

سخن در باره این دو روایت و سیاق آنها همان است که در روایات پیشین گذشت.

۹- صحیح مسلم از عبدالله از پیامبر اکرم روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«پیوسته این امر (خلافت) در قریش تا زمانی که حتی دو نفر از مردم باقی مانده باشند، باقی خواهد ماند»^{۳۹}.

نظیر این روایت را بخاری از ابن عمر نیز روایت کرده، با این تفاوت که به جای کلمه مردم (ناس) ضمیر جمع (منهم) آورده است.^{۴۰} اما ظاهراً عبارت مسلم صحیح تر است. این روایت، ظهور در خبر دارد نه انشاء، و بر فرض صحت صدور، بر همان چیزی که ما شیعه امامیه بدان معتقدیم که امام دوازدهم (عجل الله فرجه) هنوز زنده است، منطبق

۳۷. لن یزال هذا الامر قائما الی اثنی عشر قیما من قریش غیبت نعمانی/ ۷۵، چاپ دیگر/ ۱۱۹، باب ۶ (باب ماروی فی الائمة الاثنی عشر من طرق العامه).

۳۸. لا یزال امرنا صالحا حتی یصیرا ثنا عشر خلیفة کلهم من قریش غیبت نعمانی/ ۷۸ - چاپ دیگر/ ۱۲۵، باب ۶

۳۹. لا یزال هذا الامر فی قریش مابقی من الناس اثنان / صحیح مسلم ۱/ ۴۵۲/۳، کتاب الاماره، باب ۱ حدیث ۱۸۲۰

۴۰. لا یزال هذا الامر فی قریش مابقی منهم اثنان / صحیح بخاری، ۲/ ۲۶۵، باب مناقب قریش.

می‌باشد.

در اصول کافی نیز از یونس بن یعقوب از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود:
«اگر بر روی زمین بیش از دو نفر باقی نمانند یکی از آن دو، امام خواهد بود».^{۴۱}

البته این تأیید در صورتی است که مراد از امام در روایت، امام اصلی معصوم باشد و شاید آنچه در حدیث معروف نقل شده آمده که:
«این دو (قرآن و عترت) هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آن زمان که در حوض بر من وارد گردند».^{۴۲}

نیز دلیل بر بقای عترت ملازم با کتاب تاروز قیامت باشد، پس این روایت از دلایل زنده بودن حضرت حجت‌امام زمان [عجل‌الله فرجه و بقای آن حضرت تاروز قیامت نیز می‌باشد] و هرگز دلیل بر لزوم قرشی (سید) بودن خلفا در عصر طولانی غیبت نخواهد بود].
۱۰- در سنن ترمذی آمده، تعدادی از قبیلۀ ربیعۀ نزد عمرو بن عاص بودند، یکی از افراد بکر بن وائل به عمرو بن عاص گفت: قریش دست از کارهای خود بردارند یا اینکه خداوند، امر خلافت را در میان عموم عربهای غیر قرشی قرار خواهد داد، عمرو بن عاص گفت: دروغ گفتی، از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:
«قریش، رهبران مردمند در خیر و شر، تاروز قیامت».^{۴۳}

این روایت از چند جهت قابل خدشه است: اولاً از جهت سند ضعیف و راوی آن غیر قابل اعتماد است. ثانیاً ذکر «رهبر بودن قریش در کارهای ناپسند» و بدیها (چنانچه قبلاً گفته شد) دلیل بر این است که روایت به معنی امری و انشایی نیست، پس خبر می‌باشد و به ناچار آن را باید به گونه‌ای تأویل کرد والا دروغ بودن آن آشکار است.
[می‌توان گفت منظور روایت، اخبار از ساختار اجتماعی آن زمان است، زیرا به طور مسلم افراد شرور و ناشایست قریش، برای همه‌ی زمانها رهبران افراد بدسیرت نخواهند بود].
ثالثاً این روایت باروایت دیگری که از یار و قرین عمرو عاص یعنی معاویه نقل شده

۴۱. لولم یکن فی الارض الا ائمان لکان الامام احد هما. اصول کافی ۱/۱۸۰ کتاب الحج، باب انه لولم یبق... حدیث ۵.

۴۲. لن یفتر قاحتی یردا علی الحوض. سنن ترمذی ۳/۳۲۸، باب مناقب اهل بیت‌النبی (ص) حدیث ۳۸۷۶.

۴۳. قریش ولا قالناس فی الخیر و الشالی یوم القیامة. سنن ترمذی ۳/۳۴۲ باب ۴۲ از ابواب فتن، حدیث ۲۳۲۸.

معارض است و اطلاق آن توسط روایت معاویه نقض می‌شود و آن روایت، این است: در صحیح بخاری از محمد بن جبیر بن مطعم روایت شده که گفت: نزد معاویه بودم، در جمعی از قریش که به وی خبر رسید عبدالله بن عمرو بن عاص طی سخنانی گفته است بزودی پادشاهی از عربهای قحطان به سلطنت خواهد رسید، معاویه با شنیدن این سخن غضبناک شده از جای برخاست و پس از حمد و ستایش خداوند سبحان گفت: به من خبر رسیده که مردانی از شما سخنانی گفته‌اند که در کتاب خدا وجود نداشته و از پیامبر خدا نیز خبری از آن به ما نرسیده، اینان نادانان شما هستند، بپرهیزید از آرزوهای دراز که صاحبش را به گمراهی می‌کشاند. بی‌گمان من از پیامبر خدا - که درود خدا بر او باد - شنیدم که می‌فرمود: «همانا این امر (خلافت) در میان قریش است. هیچ‌کس با آنان بر سر این امر به ستیز بر نمی‌خیزد، مگر اینکه خداوند وی را به روی دراندازد تا زمانی که آنان (قریش) دین را به پای می‌دارند»^{۴۴}.

در این روایت حاکمیت قریش را مقید به اقامه دین توسط آنان نموده [در نتیجه اطلاق حاکمیت قریش که در روایت عمرو بن عاص آمده بود نقض شده است].

خلاصه کلام و نتیجه: [اینها نمونه‌های متعدد از روایاتی بود که درباره این شرط بدان تمسک شده بود] و ما بحث و گفتگو در این زمینه را بدین جهت به درازا کشانیدیم که اکثر برادران سنی مذهب ما قرشی بودن را برای رهبری تاروز قیامت شرط می‌دانند. اما ما گفتیم که از نظر ما [شیعه امامیه] تنها دوازده امام معصوم - علیهم السلام - از قریش و از بطن هاشم هستند و آنان حضرت امیرالمؤمنین (ع) و یازده فرزند بزرگوارش می‌باشند.

اما سایر رهبران و پیشوایان در عصر غیبت، نظیر حکام منصوب از جانب پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین هستند که برای آنها قرشیت و عصمت شرط نیست و تنها سایر شرطهایی که قبلاً به ذکر آنها پرداخته شد نسبت به آنان معتبر است و این نکته‌ای است شایان توجه. ولیکن در پایان مقال لازم است به نکته‌ای اشاره شود و آن نکته با استفاده از روایتی است که عبدالرزاق در کتاب مصنف خویش از معمر از زهری از سلیمان بن ابی حنمه از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

۴۴. فانی سمعت رسول الله (ص) يقول: ان هذا الامر في قریش لا يعاديهم احد الا كبه الله على وجهه ما اقاموا الدين. / صحیح بخاری ۲/۲۶۵، باب مناقب قریش.

«به قریش نیاموزید بلکه از آنان فرا بگیرید، از قریش پیشی نگیرید و از آنان نیز عقب نمانید، چرا که برای هر فرد قرشی قدرت دو مرد است در رأی ۴۵». این روایت در صورتی که از جهت سند صحیح و تمام باشد، ممکن است از آن استفاده نمود که در صورت تحقق دیگر شرایط معتبره، سادات برای احراز مقام رهبری بر دیگران رجحان دارند، و مؤید مضمون این روایت است ویژگی طبیعی زنان سیده که در شصت سالگی یائسه می‌شوند.

چون جسم و عقل غالباً در قوت و ضعف هماهنگ و همسان یکدیگرند. [پس چنین نتیجه‌گیری کنیم که قدرت اداره شخص قرشی بیشتر از دیگران است و در نتیجه صلاحیت وی برای رهبری بیشتر است]. مگر اینکه در پاسخ گفته شود [اولاً این بحث باید در شرط قدرت و توانایی مطرح گردد، نه به صورت شرط مستقل. و ثانیاً] این روایت صرفاً ارشادی است و در صدد بیان حکم وضعی و یا تکلیفی نیست [در نتیجه از جهت شرعی رجحانی برای فرد قرشی در به عهده گرفتن مسئولیتها بر دیگران نیست] و این نکته‌ای است شایان تأمل.

شرط پنجم: عصمت (مصون بودن از گناه و خطا):

نظر مرحوم علامه درباره شرط عصمت: علمای شیعه امامیه درباره ضرورت عصمت امام سخنانی گفته و به دلایلی از آیات و روایات استناد نموده‌اند که از باب نمونه، سخن مرحوم علامه را متذکر می‌گردیم:

«شیعه امامیه و اسماعیلیه معتقدند که امام واجب است معصوم باشد، اما سایر فرقه‌های مسلمانان با این شرط مخالفند. برای اثبات آن دلایل چندگانه‌ای وجود دارد»^{۴۶}.

و نیز ایشان در کتاب تذکره مطالبی دارد که خلاصه آن، این چنین است:

«در دیدگاه شیعه امامیه واجب است امام معصوم باشد، چرا که (اولاً) وجوب ولایت و نیاز به امامت بدان جهت است که مردم در معرض خطا و اشتباه می‌باشند، بر این اساس، جایز نیست از امام نیز خطا سربزند، چرا که در آن صورت، لازم می‌آید برای وی نیز امام دیگری تعیین شود و بدین گونه تسلسل به

۴۵. لا تعلموا قریشاً و تعلموا منها ولا تتقدوا قریشاً ولا تأخروا عنها فان للقرشی قوة الرجلین. من غیر هم، یعنی فی‌الرأی. / المصنف ۵۴/۱۱، باب فضایل قریش، حدیث ۱۹۸۹۳.

۴۶. کشف العراد ۲۸۶/۲، مقصد ۵، مسئله ۲.

وجود می‌آید [که باطل است] پس واجب است امام معصوم باشد. [ثانیاً] طبق فرموده خداوند متعال: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»، اطاعت از دستورات امام بر ما واجب و لازم است و اگر امام معصوم نباشد، امکان دارد در مواردی به کار خطا و ناشایستی دستور دهد، پس اگر اطاعت از وی بر ما لازم و واجب باشد، امر به ضدین لازم می‌آید [امر به اطاعت از اولی الامر و امر به پرهیز از انجام کار خطا و ناشایستی] و این نیز محال است و نیز واجب است امام از جانب پیامبر (ص) یا از جانب کسی که ولایت وی از جانب خدا و پیامبر تثبیت شده به امامت و رهبری منصوب گردد.

چرا که عصمت امری است مخفی که جز خدا و رسولش کسی بر آن مطلع نیست و واگذاشتن تعیین امام معصوم به عهده مردم تکلیف مالا یطاق است که امکان تعیین و تشخیص آن برای مردم میسر نیست»^{۴۷}.

در کلمات مرحوم علامه بر ضرورت عصمت امام به دو دلیل استناد شده، آنگاه اعتبار آن شرط را دلیل بر ضرورت تعیین امام معصوم از جانب خدا و پیامبر دانسته، تا نظر مخالفین که انعقاد امامت را به وسیله بیعت و انتخاب عمومی دانسته‌اند مردود بشمارد. [ظاهراً منظور ایشان از مطرح کردن ضرورت عصمت برای امامت، در ارتباط دوازده امام (ع) می‌باشد در مقابل کسانی که پس از وفات پیامبر اکرم (ص) تعیین رهبری را با بیعت و انتخاب عمومی می‌پنداشتند، نه اینکه ایشان شرط عصمت را برای عموم فقها و رهبران در زمان غیبت نیز شرط دانسته باشند].

عصمت چیست و معصوم کیست؟ اما در تفسیر معنی عصمت علمای امامیه سخنان بسیاری را بیان فرموده‌اند و در روایات نیز در تبیین و تفسیر آن مطالبی آمده که از آن جمله روایت منقول از زین العابدین امام سجاد (ع) است که شخصی از آن حضرت پرسید یساین رسول الله معنی معصوم چیست؟ آن حضرت فرمود:

«معصوم کسی است که به ریسمان محکم خدا چنگ افکنده و ریسمان خدا همان قرآن است که با معصوم از یکدیگر جدا نمیگردند تا روز قیامت»^{۴۷}.
و در روایت دیگری هشام بن حکم از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت

۴۷. عن علی بن الحسین (ع) قیل له یا بن رسول الله فما معنی المعصوم؟ فقال: هو الممتصم بحبل الله، و حبل الله هو القرآن لا یفترقان الی یوم القیامت یهار الانوار ۱۹۴/۲۵، کتاب الامامه، باب عصمتهم و لزوم عصمتهم لامام (ع) حدیث ۵.

فرمود:

«معصوم کسی است که با کمک و یاری خداوند از همه محرمات الهی پرهیز نماید، خداوند تبارک و تعالی فرمود: **ومن يعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم** هر کس به (رسمان) خدا چنگ افکند بی گمان به راه راست هدایت یافته است»^{۴۸}.

اما بحث از عصمت پیامبر اکرم (ص) و ائمه دوازده گانه - علیهم السلام - و نیز پیامبران و اوصیای آنان یک بحث کلامی - اعتقادی است که فعلاً ما در صدد وارد شدن در آن نیستیم، اما از نظر اعتقادی ما شیعه امامیه به خاطر وجود اجماع و نیز روایات بسیار در این مورد به عصمت آنان معتقدیم که اجمالاً برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

در برخی از روایات آمده است:

«علی (ع) و سایر پیشوایان از نسل وی، معصومانند»^{۴۹}.

و در دستهای دیگر از روایات آمده:

«دو نویسنده علی (فرشتگان ثبت اعمال) بر وی گناهی نگارش نکردند»^{۵۰}.

و در روایات دیگری به این تعبیر آمده:

«امام از خانواده ما نیست، مگر معصوم»^{۵۱}.

در برخی دیگر آمده:

«گناهی برای پیامبران و اوصیای آنان نیست، زیرا آنان پاک و معصوم هستند»^{۵۲}.

و روایات دیگری نظیر همین مضامین^{۵۳} که فعلاً ما، در صدد بررسی این گونه امور نیستیم. سخن و بحث ما اکنون این است که عصمت دروالی و حاکم مسلمانان به طور مطلق شرط است یا نه؟ و مشخص است که اگر به چنین شرطی به صورت مطلق قائل شویم، تمام آنچه تا کنون در اثبات ولایت برای فقیه عادل در عصر غیبت گفته‌ایم نقض شده و فرو خواهد ریخت.

۴۸. المعصوم هو الممتنع بالله من جميع محارم الله - و قد قال الله تبارک و تعالی: **ومن يعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم**. بهار ۱۹۴/۲۵. باب عصمتهم و لزوم عصمة الامام (ع) حدیث ۶.

۴۹. علی و الائمة من ولده معصومون.

۵۰. کاتبها علی (ع) لم یکتبا علیه ذنباً.

۵۱. الامام منا لا یكون الا معصوماً

۵۲. الانبیاء و اوصیائهم لا ذنوب لهم لانهم معصومون، مطهرون.

۵۳. بهار الانوار ۱۹۱/۲۵ - ۲۱۱. باب لزوم عصمتهم و عصمة الامام (ع).

از سوی دیگر برای بررسی این شرط، طبعاً نمی‌توان به اخبار و روایاتی که پیش از این در عصمت پیامبران و دوازده امام علیهم‌السلام گفتیم، به جهت خاص بودن آنها استناد نمود، بلکه در این مقام باید به روایاتی که مقام عصمت را به طور مطلق برای امام ضروری شمرده، و نیز روایاتی که مقام امامت را صرفاً یک مقام شامخ الهی دانسته که فقط بانص مشخص می‌گردد، نه به وسیله اختیار و انتخاب، استناد نمود که ذیلاً نمونه‌هایی از آنها از نظر شما خواهد گذشت:

روایات مورد استناد در عصمت رهبری به نحو اطلاق:

۱- روایت طولانی عبدالعزیز بن مسلم که مرحوم کلینی آن را در اصول کافی و صدوق در کتابهای خویش و نیز تعف‌العقول و غیبت نعمانی و احتجاج و بحار الانوار با کمی اختلاف در بعضی الفاظ درج نموده‌اند^{۵۴}، (که در اینجا با توجه به اهمیت آن به ذکر فرازهایی از آن مطابق با نقل اصول کافی می‌پردازیم):

ابو محمد قاسم بن علا - با حذف برخی از راویان حدیث - از عبدالعزیز بن مسلم روایت نموده که گفت: به همراه حضرت رضا^(ع) در روز جمعه به شهر «مرو» وارد شدیم، آنگاه به مسجد جامع شهر درآمدیم، مردم با یکدیگر بر سر امامت و رهبری اختلاف داشته و در این باره، سخنان بسیاری با یکدیگر رد و بدل می‌کردند، من خدمت مولای خویش علی بن موسی الرضا^(ع) رسیده و اختلاف مردم در این باره را خدمت ایشان معروض داشتم، ایشان تبسمی نموده، آنگاه فرمودند:

«ای عبدالعزیز، مردم ناآگاهند و با اظهار نظرهای خویش، خود را فریب می‌دهند، همانا خداوند عزوجل، هرگز پیامبرش را قبض روح ننمود، مگر اینکه دین را بر وی کامل گردانید... و علی^(ع) را به عنوان محور و امام در میان آنان بپای داشت و هرگز آنچه را امت بدان محتاج بود فرو نگذاشت مگر اینکه امر آن را برای آنان روشن نمود پس هر که گمان کند خداوند عزوجل دین خود را ناقص گذاشته، بی‌گمان کتاب خدا را انکار نموده و آن کس که کتاب خدا را انکار کند،

۵۴- امالی شیخ صدوق/ ۵۳۶ - ۴۰، مجلس ۹۷، حدیث ۰۱ و عیون اخبار الرضا/ ۲۱۶/ ۱ - ۲۲۲، باب ۲۰، حدیث ۰۱ و کمال الدین/ ۶۷۵ - ۶۸۱ جزء ۲، باب ۵۸ حدیث ۰۳۱ و معانی الاخبار/ ۹۶ - ۱۰۱، باب معنی الامام المبین، حدیث ۰۳، تعف‌العقول/ ۴۳۶ - ۴۴۲ و غیبت نعمانی/ ۱۴۵ - ۱۴۹ - چاپ دیگر ۲۱۶ - ۲۲۴ باب ۱۳ حدیث ۰۶ و الاحتجاج/ ۲۲۸ - ۲۴۰ جزء ۲ چاپ دیگر ۴۲۶/ ۲ - ۲۳۰ و بحار الانوار/ ۱۲۵ - ۱۲۸ کتاب الامام، باب جامع فی صفات الامام، حدیث ۰۴.

به وی کافر شده است.

آیا مردم خودشان (بدون نص الهی) قدر امامت و جایگاه امام در میان خود را می‌توانند بفهمند و بدان معرفت داشته باشند تا بتوانند خود، امام خویش را اختیار و انتخاب نمایند؟

همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و جایگاهش رفیع‌تر و کرامت‌هایش گسترده‌تر و ژرفایش عمیق‌تر از آن است که مردم با خرده‌هایشان به آن برسند و یا با آراءشان بدان دست یابند و یا با اختیار خود امامی را انتخاب نمایند...

همانا امر امامت در میان آل علی (ع) است تا روز قیامت، چرا که پس از محمد (ص) هرگز پیامبری نخواهد آمد، پس این نادانان از کجا و چگونه با اختیار و نظر خویش بر خود امام و رهبر می‌گمارند؟! همانا امامت، مقام و منزلت انبیا و میراث اوصیاست، امامت خلافت خدا در زمین، خلافت رسول خدا (ص) بر مردم و مقام امیر المؤمنین (ع) و میراث حسن و حسین علیهما السلام است، امامت زمام دین، نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین است.

امامت اساس اسلام رشد یابنده و شاخه‌های دستورات سایه گستر آن است. با امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد، تمامت یافته و مالیاتها و صدقات جمع‌آوری شده و حدود و احکام خدا اجرا گشته و مرزها و کرامتها بر دشمنان بسته می‌گردد. امام است که حلال خدا را حلال، حرام خدا را حرام و حدود خدا را اقامه و دین خدا را پاسداری نموده و مردم را با حکمت و اندرزهای نیکو و دلیلهای رسا به راه پروردگار فرا می‌خواند، امام چونان خورشید تابنده‌ای است که با نور خویش عالم را درخشان می‌کند...

امام، امین خدا در میان خلق، حجت خدا در بین بندگان و خلیفه خدا در شهرها و کشورهاست و مردم را به دین خدا دعوت و از حریم خدا حراست و حفاظت می‌نماید. امام از گناهان پاک، از عیوب مبرا، در آگاهی و علم ویژه، در بردباری و حلم مشهور، رشته اتصال دین، عزت مسلمین، خشم گیرنده بر منافقین و نابود کننده کافرین است.

امام، یگانه روزگار خویش است که هیچ کس همپایه و هیچ دانشمندی معادل او نیست، جانشینی برای وی یافت نگشته و مشابهی برای وی نیست، تمام فضایل و نیکیها برای اوست بدون اینکه آنها را طلب نموده و یا کسب کرده باشد، بلکه از جانب خداوند کریم بخشنده بدین ویژگیها اختصاص یافته است، پس

کدامین شخص است که به حد شناسایی امام رسیده و یا بتواند او را اختیار و انتخاب نماید؟... در امر امامت، اختیار کجاست و خردها کجایند و نمونه امام کجا یافت می‌گردند؟! آیا گمان می‌کنید که این (امر امامت) در غیر خانواده پیامبر خدا محمد (ص) یافت می‌گردد؟ به خدا سوگند نفسهایشان بدانان دروغ گفته و باطلها بر آنان چیره شده...

اینان از انتخاب خدا و رسول خدا و اهل بیت او روی گردانده و به انتخاب و اختیار خود روی آورده‌اند و حال آنکه قرآن آنان را ندا داده و می‌فرماید: «وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^{۵۵} - پروردگار تو آنچه را بخواهد آفریده و می‌گزیند، برای آنان اختیار و گزینشی نیست، منزّه است خدا و برتر است از آنچه شرک می‌ورزند».

و نیز می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»^{۵۶} - هیچ زن و مرد مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و رسولش امری را تعیین، و یا بدان حکم نمودند برای آنان اختیاری در کارهایشان باشد...

پس چگونه می‌توانند آنان، خود امام خویش را اختیار نموده و برگزینند، و حال آنکه امام عالمی است که چیزی بروی پوشیده نیست، پاسداری است که از انجام وظایف خود کوتاهی نمی‌کند، معدن قداست و پاکی و ریاضت و پارسایی و علم و عبادت است. به دعوت پیامبر خدا و نسل پاک بتول و یزگی یافته، در نسبش هیچ سخن و در حسبش هیچ برابری نمی‌نیست، خاستگاهش از قریش، تبار و شجره‌اش از هاشم، عترتش از پیامبر و اعمالش مورد رضای خداوند تبارک و تعالی است، شرف شرافتمندان و شاخه‌ای از عبد مناف است، علمش فزاینده، حلمش کامل، در امامت کاردان و قوی، به سیاست آگاه، واجب‌الاطاعه، قائم به امر خداوند عزوجل، نصیحت‌گر بندگان خدا و حافظ دین خداست.

و آنگاه که خداوند عزوجل، بنده‌ای را بر انجام کارهای سایر بندگان انتخاب می‌کند، برای انجام وظایف سینه‌اش را فراخ، چشمه‌های حکمت را از قلبش جاری، و به وی علم و آگاهی الهام می‌دارد، آنگاه وی در جواب درنمانده،

۵۵- فصص (۲۸)/۶۸.

۵۶- احزاب (۳۳)/۳۶.

و از راه درست و صواب به راه حیرت و سرگردانی کشیده نخواهد شد، پس وی در این هنگام معصوم و مورد تأیید و حمایت الهی و محفوظ از لغزش و خطاست و بدین گونه خداوند به وی مقامی ممتاز بخشیده تا حجتی باشد بر بندگان و شاهدی بر مخلوقات، و این فضل خداست به هر که خواهد عطا نماید که وی دارای فضلی بزرگ و بی‌منتهاست.

پس آیا آنان [مردمی که درباره امامت سخن می‌گویند] می‌توانند به چنین امامی دست یافته و آن را برگزینند و یا آنکه را برگزیدمانند این صفات و ویژگیها را داراست که از وی اطاعت و پیروی نمایند؟ ۵۷...»

۵۷. ابو محمد القاسم بن العلاء - رفعه - عن عبد العزيز بن مسلم قال: كنا مع الرضا (ع) بمروفا اجتماعنا في الجامع يوم الجمعة في بدء مقدمنا فاداروا امر الامامة وذكروا اكثره الاختلاف فيها فدخلت علي سیدی (ع) فاعلمته خوض الناس فيه فتبسم (ع) ثم قال: يا عبد العزيز، جهل القوم وخذعوا عن آرائهم. ان الله - عزوجل - لم يقبض نبیه حتى اكمل به الدين... واقام لهم علياً (ع) علماً واماماً وماترك لهم شيئاً يحتاج اليه الامه الا نبیه فمن زعم ان الله - عزوجل - لم يكمل دينه فقدرت كتاب الله ومن رد كتاب الله فهو كافر به. هل يعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فيجوز فيها اختيارهم؟ ان الامامة اجل قدراً واعظم شأناً واعلا مكاناً وامنع جانباً وابعد غوراً من ان يبلغها الناس بعقولهم او ينالوا بآرائهم او يقيموا اماماً باختيارهم... فهي في ولد علي (ع) خاصة الي يوم القيامة، اذ لا بنى بعد خلافة رسول الله (ص) ومقام امير المؤمنين (ع) وميراث الحسن والحسين - عليهما السلام - ان الامامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين، ان الامامة اس الاسلام النامي وفرعه السامي، بالامام تمام الصلاة والزكاة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفی والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف. الامام يحل حلال الله ويحرم حرام الله ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعوا الي سبيل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة والحجة البالغة.

الامام كالشمس الطالمة المجللة بنورها للعالم... الامام امين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفته في بلاده والداعي الي الله والذاب عن حرم الله. الامام المطهر من الذنوب والمبراعن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدين وعز المسلمين وغيظ المنافقين وپوار الكافرين. الامام واحد دهره، لا يدانيه احد ولا يعادله عالم ولا يوجد منه بدل ولا مثل ولا نظير. مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب، فمن ذا الذين يبلغ معرفة الامام او يمكنه اختياره...

فاین الاختيار من هذا واین العقول من هذا؟ واین يوجد مثل هذا؟ اتظنون ان ذلك يوجد في غيا آل الرسول محمد (ص) كذبتهم والله انفسهم ومنتهم الا باطيل...

رغبوا عن اختيار الله واختيار رسول الله واهل بيته الي اختيارهم، والقرآن يناديهم: «وربك يخلق ما يشاء وختيار ما كان لهم الخيرة سبحان الله وتعالى عما يشركون» وقال عزوجل: «وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امراً ان يكون لهم الخيرة من امرهم... فكيف لهم باختيار الامام؟ والامام عالم لا يجهل وراع لا ينكل معدن القدس والظهاره والنسك والزهادة والعلم والعبادة، مخصوص بدعوة الرسول ونسل المطهرة المبتول لا مغمز فيه في نسب، لا يدانيه ذو حسب، فالبيت من قريش والذروه من هاشم والعترة من الرسول والرضا من الله -

- ۲- در خبر سلیمان بن مهران از امام جعفر صادق (ع) آمده است که فرمود:
- «ده خصلت از ویژگیهای امام است: معصوم بودن، تعیین شدن وی (توسط پیامبر و یا امامان قبلی) آگاهترین و نیز باتقواترین مردم در راه خدا بودن، داناترین مردم به کتاب خداوند بودن، و اینکه دارای وصیتی ظاهر و آشکار باشد و اینکه معجزه و برهان روشنی به همراه داشته باشد و...» ۵۸.
- ۳- در خبر عیاشی از ابی عمرو زبیری از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود:
- «همانا از جمله ویژگیهایی که شخص با دارا بودن آنها مستحق امامت می‌گردد، پاک کردن و پاک بودن از گناهان بزرگی است که انسان را به آتش می‌افکند، آنگاه برخورداری از دانشی است که به تمام آنچه امت از حلال و حرام بدان نیازمند است، پرتو افکند و نیز آگاهی داشتن به کتاب الهی...» ۵۹.
- ۴- و از تفسیر نعمانی از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:
- «امامی که شایسته امامت است برای وی علامتهایی است: یکی اینکه بداند از گناهان، چه کوچک و چه بزرگ معصوم است، دیگر اینکه در فتویٰ لفظش نداشته و در جواب به خطا نرود و سهو و فراموشی به وی دست ندهد و اینکه به چیزی از امور دنیا خود را سرگرم نسازد» ۶۰.

عزوجل - شرف الاشراف والفرع من عبد مناف، نامی العلم کامل العلم مضطلع بالامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة، قائم بامر الله - عزوجل - ناصح لعباد الله حافظ لدين الله... و ان العبد اذا اختاره الله - عزوجل - لامور عباده شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع الحكمة والهمة العلم الهاماً فلم يعي بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصواب. فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قدامن من الخطايا والزلل و العثار، يخصه الله بذلك ليكون حجته على عباده و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم، فهل يقدررون على مثل هذا فيختارونه او يكون مختارهم بهذه الصفة فيقد مونه؟ (كافي ۱/ ۱۹۸، كتاب الحجج، باب نادر جامع في فضل الامام وصفاته، حديث ۱).

۵۸. عشر خصال من صفات الامام: العصمة، والنصوص، وان يكون اعلم الناس واتقاهم لله و اعلمهم بكتاب الله، وان يكون صاحب الوصية الظاهرة، و يكون له المعجزة والدليل... (بهار الانوار ۲۵/ ۱۴۰، كتاب الامامه، باب جامع في صفات الامام، حديث ۱۲).

۵۹. ان مما استحققت به الامامة التطهير و الطهارة من الذنوب والمعاصي الموبقة التي توجب النار، ثم العلم المنور بجميع ما يحتاج اليه الامة من حلالها و حرامها، و العلم بكتابها (بهار ۲۵/ ۱۴۹، باب جامع في صفات الامام، حديث ۲۴).

۶۰. و الامام المستحق للامامة له علامات، فمنها ان يعلم انه معصوم من الذنوب كلها صغيرها و كبيرها لا يزل في الفتيا و لا يخطئ في الجواب و لا يسهو و لا ينسى و لا يلهو بشئ من امر الدنيا. (بهار ۲۵/ ۱۶۴، باب جامع في صفات الامام، حديث ۳۲).